

شخصیت «مرد جوان» در ادبیات* ژان بوری. ترجمه حوا بختیاری

۱۲۱ بالزاک، استاندال و فلوبر مسیر یکسانی را تجربه کرده اند. آنها برای تسخیر پاریس، تجربه هیجان و عشقی بزرگ از شهرستان به پایتخت آمدند.

می توان از خود سوال کرد که آیا این خواننده نیست که مرد جوان را به عنوان قهرمان داستان اختراع کرده و به نحوی او را به نویسندگان تحمیل کرده است؟ راستینیاک (Rastignace) (قهرمان رمان بابا گوریو بالزاک) هنوز بیست سال از موجودیتش نمی گذشت که از میان صفحات کمدی انسانی به زندگی واقعی انتقال یافت و به عنوان مرجع و قطب نما مورد استفاده قرار گرفت. در سال ۱۸۵۱ دوکان (Du Camp) به فلوبر نوشت: «آیا لغت راستینیاک را در بابا گوریو به خاطر می آوری؟»، «سخنانی را که او در ابعاد بزرگ گفته بود، من در مقیاس کوچک انجام دادم: حالا نوبت مادو تاست». وقتی در سال ۱۸۹۷، برس (Barrés) می خواست گروه دبیرستانی درگیر با پاریس را نشان دهد، باز هم مدل هایی داستانی مثل ژولین سورل (Julien Sorel) و له ترز (Les Treise) بودند که به شخصیت ها جهت می دادند.

خواننده گمان می کند که به واسطه مرد جوان با نویسنده ملاقات می کند.



بالزاک.

از نظر او، بالزاک، استاندال و فلوربر، تا ابد جوان هایی شهرستانی هستند که به پاریس آمده اند: خواننده هیچ کسی ندارد که آنها در هیأت ژولین، اوژن، لوسین و فدریک ظاهر شده اند. خواننده جوان که خود را در قالب این قهرمانان می بیند با خالق این شخصیت ها احساس نزدیکی ملموس می کند، نوابی که پیش تر در سر نوشتش تأثیر گذاشته و با احساس برادرانه ای، حس درونی و منحصر به فردش را درک کرده اند.

در حقیقت وجود چنین همسانی بین نویسنده و قهرمان داستانش قطعی است. حتی لزوم رعایت حد و مرز به دفعات توسط نویسندگان مطرح شده. برخی به طور کامل شخصیت مرد جوان را از آثارشان حذف کرده اند؛ مثلاً این شخصیت، در مان های زولا دیده نمی شود. در بل امی (Bel-Ami) اثر مویسان، فرد جاه طلبی است که در اندیشه تسخیر پاریس است ولی حریص، محتاج و وقیح می نماید و از اول پیر و شکسته شده و دیگر با مدل اصلی همخوانی ندارد. فلوربر در «دیکسیونر نظرات و ایده های دریافتی» می نویسد: «مرد جوان، همیشه شوخ و بذله گوست». با وجود این، استاندال، بالزاک و خود فلوربر سعی کردند شخصیت هایشان دور از این تعریف بمانند.

شخصیت «شوخ و بذله گو» برای رمان نویس جالب نیست مگر وقتی که مثل هوگو، رمان نویس به رسوم و اخلاق هم توجه داشته باشد: دانشجوی رشته حقوق، شخصیتی شوخ و بذله گو که زندگی کولی واری را تجربه می کند قرض بالا می آورد که پدرش آن ها را می پردازد و بر حسب اتفاق دختر بیچاره ای را آبتن می کند. بعد از اتمام درس و کارش به شهرستان برمی گردد و تا آخر عمر به شغل و کالت می پردازد. در این میان هیچ چیزی نیست که بتواند تسکینی بر عطش از خود گذشتگی و فرد گرایی باشد.

در پاریس، مرد جوان تصور می کند که در انتظارش هستند. این اشتباه عامل اساسی در بوجود آمدن درام زندگی اش است. وقتی بچه ای به دنیا می آید، افراد فامیل همه کف می زنند؛ نباید بچه

را با مرد جوانی که هیچ تحسین و استقبالی هنگام پائین آمدن از دلیجان در انتظارش نیست، اشتباه بگیریم. در اصل این چیزی نیست که او می خواهد: از تاریکی خوشش می آید، در این لحظه از زندگی، نیروی پنهانی را در وجودش حس می کند. با فروتنی، طالب دو چیز است: عشق و هیجانی بزرگ و تسخیر صاعقه آسای پایتخت.

با وجودی که عشق از جایگاه بهتری در شهرستان برخوردار است، نوازش های محبت آمیز با رخوت روزها، نبود افراد مزاحم و بی فایده و سبک بودن مسئولیت ها مطابقت می یابد. پاریس شرایطی را تحمیل می کند که حتی عشق و عاشقی هم مجبور به تبعیت از آن ها هستند. کورالی (Coralie) و ماتیلد دولامول (Mathilde De la Mote) و دلفین دو نوسنژان (de Nucingen) (Delphine) عشق هایی که در برابر الزامات خم شدند. تنها فردریک مورو (Frédéric Moreau) توانست در پاریس نیز همانند گذشته با فراغ بال عاشق بماند: برای اینکه عشق بزرگش خیالی بیش نبود و خودش هم یک مستمری بگیر.

مهمترین مسئله ای که می ماند، پاریس است. هیچ چیز مرموزتر از این لغت نیست. خود راستینیاک هم شاید از روی خرافات، این لغت را تلفظ نمی کند. او در حال بیرون آمدن از پرلاشز می گوید: «حالا نوبت مادوتاست!». بدون شک پاریس شهر بزرگی است، ولی پایتخت به چشم او به محدوده سمبولیکی محدود می شود که از نظر جغرافیایی بسیار کوچک بود. به نظرش فرمانروای خیابان مونمارتر، گروگیو یا کوریل بودن بی فایده می نماید. بالزاک می گوید: «چشمهای مجذوبش میان ستون های میدان واندوم و گنبد انوالید... خیره مانده بود». راستینیاک مثل شخصیت رمان زولا نیست که زمانی به فکر انجام «معامله ای» در مستغلات و مسکن یا فروش قطعه زمینی در منطقه مونسو (Monceau) باشد. مادیات پاریس برایش جالب نیست. پاریس با وجود تجمل و شکوه واقعی اش می تواند از لحاظ مادی ناامیدکننده باشد: دره ای مملو از نخاله های ساختمانی که هر لحظه در حال فرو ریختن است و جویبارهایی سیاه از لجن». پایتخت نامدار و هرزه، شهر بینوا و پر عظمت، مشخصه و کاراکتر گول زننده و نامشخص پاریس از لحاظ مادی نمایانگر این است که نباید در این جا به فکر تملک بود بلکه باید نشانه ها را بدست آورد.

پاریس، پاداشی هم نیست که در پایان فعالیت و شغلی داده شود. هیچ کس در دنیا مشخص تر از بالزاک، امکانات شغلی یک جوان در دوران رستوراسیون (Restouration) را توضیح نداده است. حقوق، وکالت، قضاوت، پزشکی، تجارت، بانک، امور اداری همه و همه با جزئیات

توضیح داده شده است و در همه جا به پایمال شدن حقوق، ناامیدی، بی کفایتی اشاره می شود. قهرمانان بالزاک برای رسیدن به بلندپروازیاها و جاه طلبی هایشان روی تحصیلات عالی و دانشگاهی حساب نمی کنند و بابتی باکی و تقریباً بدون اشتباه زندگی خود را پیش می برند. می توان گفت که بین رابله (Rabelais) و برّس، دانشجو، شخصیتی است که در رمان فرانسوی تقریباً غایب است. پاریس هم آن طور که گمان می کردیم مختص طبقه خاصی نیست، قطعاً ملاحظاتی اجتماعی خیلی مشخص و واضح است و موانع زیادی پیش روی افرادی که نه ثروتمند و نه از خانواده برگزیده ای هستند قد علم می کند. با این حال این موانع غیر قابل عبور نیستند.

پاریس، یک بازی است که قواعد آن در جایی ثبت نشده و تنها مختص بازیکنانی است که بلد باشند و بفهمند چطور باید از این قواعد به نفع خود بهره جویند. باید خوب آگاه باشند که دستور بازی را در وهله اول درک کنند و در مرحله اول، بازی برنده ای ارائه دهند، در غیر این صورت اخراج توأم با تحقیر در انتظارشان است. افراد سرسخت و لجوجی که مجدداً می خواهند بازی را ادامه دهند با همان ریسک ها و سرخوردگی ها مواجه خواهند شد. این مطلب به وضوح در بازگشت دوباره «لوسین دور و مامپره» به پایتخت مشهود است. فصلی پرشکوه و تعیین کننده، نوشته ای در مورد مرد جوانی که در اولین ورودش با شجاعتی غیر واقعی وارد پاریس می شود ولی در حقیقت خبر ندارد که در پی این ورود، اخراج برنامه ریزی شده ای نهفته که قربانی را غافلگیر می کند و بدون خشونت او را کنار جاده رها می کند در همین حالت و در بطن این تحقیر، انرژی برای سعی مجدد توأم با احتیاط و هوشیاری در او بیدار می شود. بار اولی که لوسین به پاریس آمد (و نویسنده از آن به عنوان ورود برای گردشگری یاد کرده)، خیال می کرد که پول خرج کردن کافی خواهد بود؛ شام در رستوران Very با یک بطری شراب خورد، صدف، ماهی، کبک، ماکارونی و میوه های مختلف منتهای خواست هایش را برآورده می کرد و گذراندن یک بعدازظهر برای خرید (دیدن مغازه کفاشی، لباس فروشی، جلیقه دوزی، آرایشگاه های پلن رویال (Palain Royal) که مجموعاً عاده مغازه آینده شیک پوشی اش را تضمین می کرد و برای تطبیق و انس با محیط کفایت می کرد. پاریس هیچوقت پولی را که در اختیارش می گذارید رد نمی کند، برخلاف حکایت ها پاریس دزد نیست؛ او متاع و جنس تعیین شده ای را می فروشد ولی اگر خریدار هنگام خرید گمان می کرده چیز دیگری می خرد، مقصر نیست. ماکارونی های رستوران Very حتماً بسیار لذیذ بوده است، همین طور لباسهایی که لوسین از مغازه های شیک و گران قیمت تهیه کرده بود اما تأثیری را که انتظار داشت برآورده نکرد. از

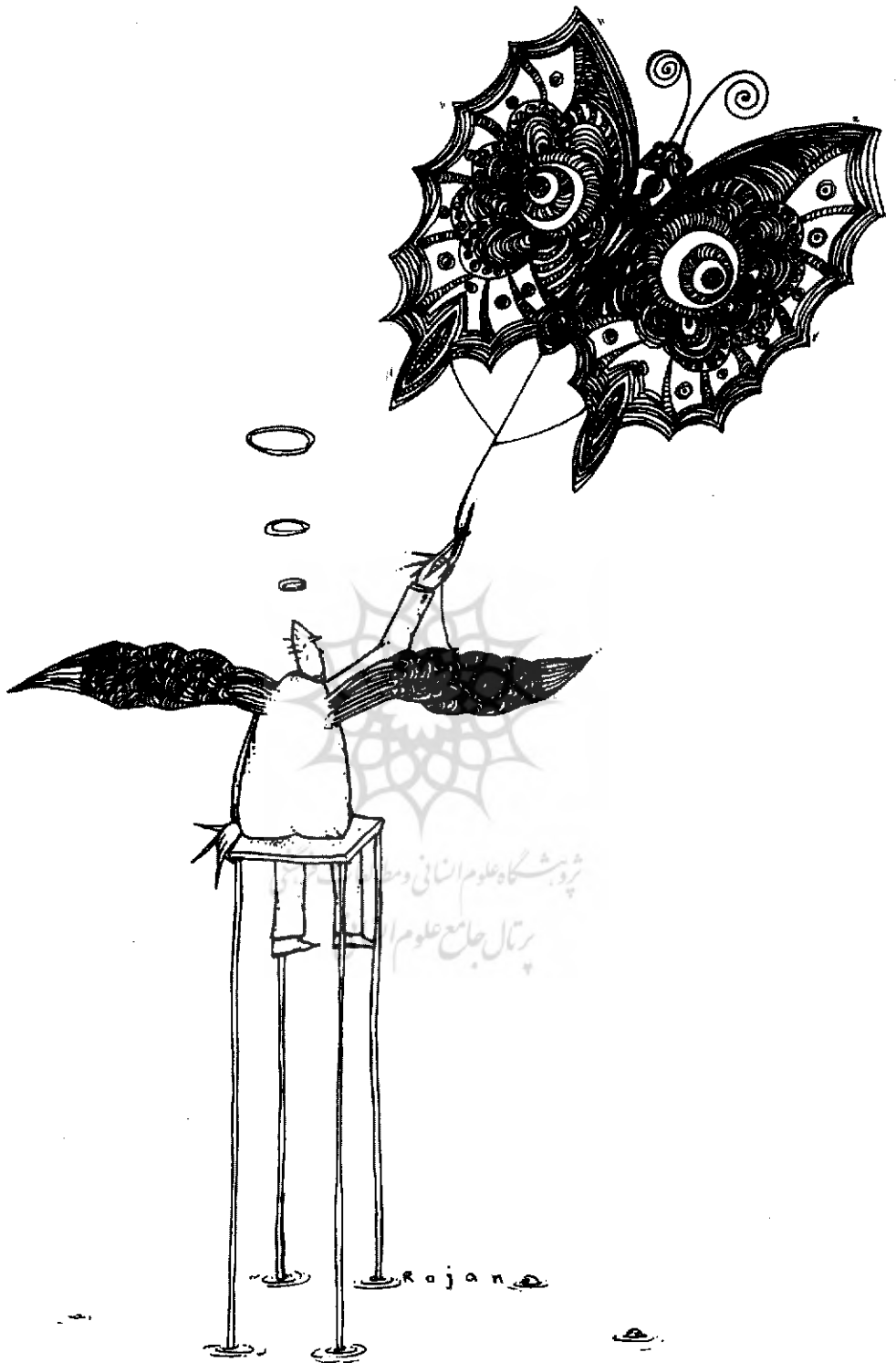
دوران سلطنت بوربن ها، رستوراسیون پاریس دستخوش تحولاتی شد که رمان نویسان شاهد و گواه آن بودند. بالزاک از اینکه هنگام ورود لوسین و مادام دوبار ژوتن (De Bargeton) به پاریس، حتی یک هتل برای اقامت مسافران ثروتمند وجود نداشت، شاکی بود. برعکس ژول فری (Jules Ferry) و زولا از اینکه پاریس جدید به مجموعه ای از هتل های بی هویت تبدیل شده متأسف بودند. پاریسی که بالزاک ترسیم می کرد کوچک بود و همه چیز در میان دو قطب سن ژرمن (نماد آریستوکراسی) و شوسه دانتن (بانک ها) خلاصه می شد. پاریس زولا، بافت شهری غیرمتمرکزی بود که در آن بساز و بفروش زیرکی می توانست بدون در نظر گرفتن تاریخچه این محله ها به تخریب آن ها پرداخته و از راه ساختمان سازی ثروتمند شود.

۱۲۵

با وجود این، به نظر می آید که پاریس به عنوان یک بازی تغییری نکرده است. ویتولد گومبرو ویتز (Witold Gombrowicz) در بازگشتش به آرژانتین در سال ۱۹۶۳ در خاطراتش به تجربیاتی مشابه لوسین اشاره کرده است.

اگر رمان را آینه ای تصور کنیم، آینه ای نیست که نویسنده با ملاحظات و احساس رضایت خود را درون آن بنگرد، بلکه آینه ای است که آن را مقابل خواننده می گیرد تا او را با انعکاسی اصیل جلب کند. اگر بخواهیم حتماً نویسنده را وارد خیال بافی هایش کنیم باید او را چون شبیحی به جمع دوستان مرد جوان بیافزائیم؛ دوستان حامی و پشتیبانی که سنی از آنها گذشته و تجربه هایی اندوخته اند.

گومبرو ویتز این مطلب را احساس کرده و در خاطرات پاریسی اش به آن اشاره کرده بود، این رابطه با جوانی که خاص پاریس است، شهر دار سمی، باذوق و ظریفش، که در آن جوانی یک کالای مصرفی است. ♦ ♦



پرویش گاہ علوم انسانی و
پرتال جامع علوم

Rajan